The University of Tehran Press

FALSAFEH

Online ISSN: 2716-974X

https://jop.ut.ac.ir

Therapeutic Effect of Self-liberation in Sonic Sublime under the Light of Spinoza's Ethics of Joy in Ann Radcliffe's Selected Novels

Saloomeh Jahanfrouz[1] | Hojatollah Borzabadi Farahani[2]✉ | Hossein Moradi[3]

1. Ph.D. Candidate in English Language and Literature, Department of English Language, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: jahanforuz59@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor of English Language and Literature, Department of English, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. Email: 05322537522@iau.ac.ir
3. Assistant Professor of English Language and Literature, Department of English, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. Email: hmoradi33@iau.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

(51-71)

Article History:

Receive Date:
26 August 2025

Revise Date:
22 June 2026

Accepte Date:
23 June 2026

Published online:
16 August 2026

Abstract

This research examines the connection between Spinoza's "Ethics of Joy" and the aesthetics of the sublime in Ann Radcliffe's novels. It posits that Spinoza's concept of joy—as a transition from passivity to activity and an increase in "ontological power"—is central to how Radcliffe's characters engage with the sublime in nature and music. Contrary to the typical Gothic association of the sublime with fear, this study argues that Radcliffe uses music and nature to create an "epistemic liberation." This experience, aligned with Spinoza's "intellectual intuition" and its resulting pleasure, views the sublime not as subject destruction, but as a connection to the totality of existence (Substance). Music acts as a metaphysical mediator, resolving internal conflicts into lasting harmony and joy.

Keywords: Epistemic Liberation, Ontological power, aesthetics of sublime, Spinoza's Ethics of Joy, intellectual intuition

Cite this article: Jahanfrouz, S., Borzabadi Farahani, H. & Moradi, H. (2026). Therapeutic Effect of Self-liberation in Sonic Sublime under the Light of Spinoza's Ethics of Joy in Ann Radcliffe's Selected Novels. *FALSAFEH*, Vol. 24, No. 1, Spring-Summer 2026, Serial No. 46 (51-71).

DOI: https://doi.org/10.22059/jop.2026.401295.1006944

CC BY NC

Publisher: The University of Tehran Press.

1. Introduction

Ann Radcliffe was an 18th-century English novelist and was very prominent in Gothic fiction. Many of her novels contain detailed descriptions of music and sound, and she uses music to enhance a central theme in her novels as the supernatural. She followed Edmund Burke in her works, who benefits from a deep sense of awe and wonder in the sublime. The purpose of this article is to explore the auditory sublime in light of Spinoza's theory, with an understanding of self-awareness and recognition of metaphysical positioning through pleasant experiences that lead to perfection Finally, the connection between ecology in music therapy and its impact on emotional, mental, physical, and social aspects through emotions in selected works of Radcliffe will be examined.

2. Statement of the Problem

Spinoza's position, translated into the terms of neurobiology in ethical ways understood with the scientific understanding (mapping) of the world (the object in homeodynamic regulatory mechanism of self-maintenance that guards the selectively permeable wall that separates the internal environment from the external environment) (Damasio 137). The proper philosophical framework for understanding the neurology of human emotions (Hild 202) was offered by Spinoza's Ethics [p.215] and Spinoza hardly mentions anything specific on this topic. He includes in the *Ethics* several statement on the specificity of the human body: but these statements strike by their vagueness and very general nature (Adler 256).

3. Significance of the Study

The purpose of the discussion is to interpret and describe the significance of findings in relation to the sonic sublime in Ann Radcliffe's novels, and it sets out key methodological and theoretical concerns, focusing on the relationships between the sense of joy that Spinoza identifies as escalating the power of freedom and sublimity, which refers to specific musical features. The problems which are present in all Radcliffe's works with the sublime is not able to express the sense of terror and the source of musical instrument in a clear way (*Udolpho* 9).

4. Research Questions

The main questions are about the role of Spinoza's philosophy in Radcliffe's selected novel, in terms of the impact of sound ecology on music therapy, and the understanding of Spinoza's ethics in emotional and social dimensions and psychology in the characters, and the examination of the mind–body connection."

5. Methodology

This article is library-based and employs an analytical strategy that has been specifically based on Spinoza's view and focuses on what is analogous to the sonic sublime experience for him that would be connected to the joy and freedom in his *Ethics* (2). He describes the experiences that start with imagination and sad passions turning to joyful affects with the employment of reason (13), Joyful affects can cause the self –understanding in God/Nature, (XI).

6. Conclusion

The research expresses that a thorough understanding of emotions, as expressed in the *Ethics*, is the primary foundation for self-knowledge of character. It considers that sufficient understanding of emotions offers metaphysical clarity regarding the essence of the self. It indicates that the mind's capacity for reasoning is, similar to consciousness, a reflection of the complexity of human evolution. However, regarding reason, this is an attribute that exclusively belongs to the human intellect. Overall, based on Spinoza's idea of the relative adequacy or inadequacy of ideas, the degree to which a specific piece of knowledge is understood involves and relies on the understanding of information pertinent to this novel.

انتشارات دانشگاه تهران

فلسفه

شاپای الکترونیکی: ۲۷۱۶X-۹۷۴

https://jop.ut.ac.ir

تأثیر درمانی رهاسازی خویش در صداهای والا مطالعهٔ موردی بر روی منتخبی از آثار آن رادکلیف برگرفته از فلسفهٔ اخلاق اسپینوزا

سالومه جهان‌فروز[۱] | حجت‌اله برزآبادی فراهانی[۲]✉ | حسین مرادی[۳]

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان انگلیسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: jahanforuz59@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان انگلیسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. رایانامه: 0532253752@jau.ac.ir

۳. استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان انگلیسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. رایانامه: hmoradi33@jau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی
(۵۱-۷۱)

تاریخ دریافت:
۰۴ شهریور ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری:
۰۱ تیر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش:
۰۲ تیر ۱۴۰۵
تاریخ انتشار:
۲۵ مرداد ۱۴۰۵

واژه‌های کلیدی: اخلاق شادی اسپینوزا، زیبایی‌شناسی والائی، متافیزیک موسیقی، سازمان‌دهی عاطفی، رهایی ذهن

چکیده

این پژوهش به واکاوی پیوند میان « اخلاق شادی» باروخ اسپینوزا و مؤلفه‌های زیبایی‌شناختی در رمان‌های آن رادکلیف، به ویژه در ساخت «متافیزیک والائی» می‌پردازد. پرسش اصلی این است که چگونه شادی اسپینوزایی-به مثابه گذار ذهن از حالت انفعال به کنش‌مندی و افزایش «توان هستی‌شناختی»- در ساز و کار مواجهه‌ی شخصیت‌های رادکلیف با والائی طبیعت و موسیقی، باز تعریف می‌شود و استدلال می‌کند برخلاف تصور رایج از «والائی» که در ادبیات گوتیک با ترس و تعلیق همراه است و این مفهوم از طریق موسیقی و طبیعت به «رهایی ذهن» بدل می‌شود. این تجربه با «شهود عینی» و لذت ناشی از فلسفه اسپینوزا هم راستا است. در این رویکرد -والائی به معنی انهدام سوژه نیست، بلکه تجربه‌ی پیوند او با کلیت هستی (جوهر) است. موسیقی نیز نقش میانجی متافیزیکی ایفا کرده و تضادهای درونی شخصیت‌ها را به هماهنگی و شادی پایدار می‌رساند.

استناد: جهان‌فروز، سالومه؛ برزآبادی فراهانی، حجت‌اله و مرادی، حسین (۱۴۰۵). تأثیر درمانی رهاسازی خویش در صداهای والا مطالعهٔ موردی بر روی منتخبی از آثار آن رادکلیف برگرفته از فلسفهٔ اخلاق اسپینوزا. *فلسفه*، سال ۲۴، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۵، پیاپی ۴۶ (۵۱-۷۱).

DOI: https://doi.org/10.22059/jop.2026.401295.1006944

CC BY NC

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

رمان گوتیک را نمی‌توان به سادگی به اثری صرفاً سرگرم‌کننده فروکاست؛ اثری که در آن فقط وانمود می‌کنیم ترسیده‌ایم. وحشتی که در این گونه ادبی بیان می‌شود، به‌طور جدایی‌ناپذیری با آرمان‌های زیبایی‌شناختی، تاریخی و هستی‌شناختی پیوند دارد. در واقع، شخصیت‌ها، موقعیت‌ها و فضاهای تصویر شده نه تنها فضایی رازآلود می‌آفرینند، بلکه امکان ظهور یک احساس بنیادین را نیز فراهم می‌کنند: امر والاتر.

امر والا (sublime) مفهومی فلسفی و زیبایی‌شناختی است که به ویژگی یک شیء، پدیده یا موقعیتی اشاره دارد که چنان عظیم، نیرومند یا شگفت انگیز است که فراتر از ظرفیت معمول ادراک و تصور انسان قرار می‌گیرد و از حدود شناخت عادی انسان فراتر می‌رود. این مفهوم را می‌توان با هیبت و شگفتی تعریف کرد، اما همچنین با ترس و وحشت؛ امر والا اغلب با تجربه‌های دینی، به ویژه آن‌هایی که با طبیعت پیوند دارند، مرتبط دانسته می‌شود. در ادبیات، اصطلاح «والا» برای توصیف آثاری به‌کار رفته است که هم نیرومندند و هم زیبا. از این نظر، با معنای رایج «زیبا» تفاوت دارد؛ زیرا «زیبا» تنها به کیفیت‌های زیبایی‌شناختی مانند تناسب دل‌پسند یا تقارن اشاره می‌کند، نه به قدرت یا شکوه (Burke, 1998: 53-54).

آن رادکلیف نویسنده انگلیسی (Ann Radcliffe ,1764-1823) داستان‌های گوتیک بود و به توصیف‌های زنده‌اش از مناظر شوم و هراس‌انگیز، رویدادهای فراطبیعی، و طرح‌های پرتعلیق شهرت داشت. او چندین رمان در ژانر گوتیک نوشت که از میان آنها، اسرار ادولفو (The Mysteries of Udolpho) (۱۷۹۴) از همه مشهورتر است. رمان‌های رادکلیف در زمان حیاتش مشهور بودند و تأثیر چشمگیری بر رشد و تحول ژانر گوتیک گذاشتند.

او از برجسته‌ترین نویسندگان ادبیات گوتیک در انگلستان به‌شمار می‌آید که با توصیف‌های دقیق و تصاویری از مناظر تاریک، قلعه‌های متروک، فضاهای رازآلود و موقعیت‌های پر تعلیق، توانست گونه‌ای خاص از رمان گوتیک را شکل دهد که هم بر وحشت و هم امر والا تأکید دارد (Howard, 1994: 106).

۲. پیشینهٔ تحقیق

پژوهش‌های انجام‌شده درباره‌ی آثار آن رادکلیف نشان می‌دهند که نوشته‌های او در تقاطع سه حوزه‌ی اصلی موسیقی، مذهب و زیبایی‌شناسی والا قابل بررسی‌اند. منتقدان بر این باورند که رادکلیف با بهره‌گیری از توصیف مناظر عظیم و هراس‌انگیز، فضاهای رازآلود و موقعیت‌های عاطفی شدید، تجربه‌ای از والا را در چارچوب رمان گوتیک بازآفرینی می‌کند؛ تجربه‌ای که هم‌زمان با ترس و لذت زیبایی‌شناختی همراه است. از سوی دیگر، موسیقی در آثار او صرفاً

عنصری تزئینی نیست، بلکه نقشی بنیادین در برانگیختن عواطف، شکل‌دهی به فضای روایی و القای حالات شخصیت‌ها ایفا می‌کند. همچنین، مذهب در رمان‌های رادکلیف غالباً نه به‌صورت تعصب نهادی، بلکه به مثابه نیرویی اخلاقی و درونی ظاهر می‌شود که با تأمل، آرامش و تعالی روح پیوند دارد. از این منظر، آثار رادکلیف را می‌توان عرصه‌ای دانست که در آن موسیقی، ایمان و والا در خدمت ساختن نوعی تجربه‌ی عاطفی و معنوی پیچیده قرار می‌گیرند. پژوهش‌های پیشین درباره آن رادکلیف عمدتاً بر زیبایی‌شناسی گوتیک، امر والا، حساسیت، طبیعت، ترس و رابطه میان عاطفه و عقل متمرکز بوده اند. در این میان، مطالعات مربوط به *اسرار ادولفو* نشان می‌دهند که رادکلیف تجربه امر والا را صرفاً به ایجاد وحشت محدود نمی‌کند، بلکه آن را با تخیل، تأمل و خویشتن‌داری عقلانی پیوند می‌دهد (Howard, 1994: 89-95). همچنین، پژوهش‌های مربوط به موسیقی و صدا در ادبیات گوتیک نشان داده‌اند که صداهای مبهم، پژواک و سکوت در آثار رادکلیف نقش مهمی در ایجاد اضطراب، تعلیق و تجربه امر ناشناخته دارند.

از سوی دیگر، مطالعات فلسفی درباره اسپینوزا بر نظریه عواطف، کوناتوس و تمایز میان انفعال و فعالیت تأکید دارند. از دید اسپینوزا، شادی ((*laetitia*) عبارت است از گذار انسان به کمال یا قدرت بیشتر، درحالی‌که اندوه (*tristitia*) با کاهش قدرت کنش همراه است (Spinoza, *Ethics* III, Def. of Affects 2–3) بر این اساس، فهم علل عواطف می‌تواند انسان را از حالت انفعالی به سوی فعالیت عقلانی و افزایش توان عمل هدایت کند (Spinoza, *Ethics* V, Props 2–4). با وجود این، پیوند میان زیبایی‌شناسی صوتی رادکلیف، **تجربه امر والا و اخلاق شادی اسپینوزا هنوز به صورت نظام‌مند بررسی نشده است. پژوهش حاضر با قرار دادن مفهوم***sonic sublime* در چارچوب نظری اسپینوزا، می‌کوشد نشان دهد که چگونه تجربه صدا، سکوت و ترس درآثار رادکلیف می‌تواند از یک حالت عاطفی منفعل به فرایندی از خودتنظیمی، فهم و افزایش قدرت کنش تبدیل شود. این رویکرد، بنابراین، رابطه رادکلیف و اسپینوزا را نه به عنوان یک تأثیر تاریخی مستقیم، بلکه به عنوان یک چارچوب تطبیقی و تفسیری بررسی می‌کند.

۳. تعالی روح در داستان‌های آن رادکلیف

تعالی روح در رمان‌های آن رادکلیف یکی از مهم‌ترین ابعاد زیبایی‌شناختی آثار اوست که در پیوند با مفهوم امر والا قابل بررسی است. او در رمان‌های خود، به‌ویژه در اسرار ادولفو و رمانس جنگل (The Romance of the Forest) از مناظر عظیم طبیعی، ویرانه‌ها، کوهستان‌ها، صخره‌ها و فضاهای تاریک برای برانگیختن تجربه‌ای بهره می‌برد که هم‌زمان با ترس، شگفتی و تأمل درونی همراه است. در این آثار، مواجهه‌ی شخصیت‌ها با طبیعتِ باشکوه و هراس‌انگیز نه تنها

موجب اضطراب می‌شود، بلکه آنها را به سوی نوعی بیداری درونی، پالایش عاطفی و تأمل اخلاقی سوق می‌دهد (Howard, 1994: 106-44). از این منظر، تعالی روح در آثار رادکلیف به معنای عبور از ترس سطحی و رسیدن به مرتبه‌ای والاتر از ادراک است؛ مرتبه‌ای که در آن انسان عظمت طبیعت، ناپایداری وجود و محدودیت شناخت خویش را درمی‌یابد.

در رمان‌های رادکلیف، این تجربه‌ی والای عاطفی اغلب از طریق تعلیق، ابهام، و تقابل میان تاریکی و روشنایی شکل می‌گیرد. بنابراین، رادکلیف از وحشت گوتیک نه برای نابودی شخصیت، بلکه برای رشد ذهنی و عاطفی او استفاده می‌کند. به همین دلیل، آثار او را می‌توان نمونه‌ای از پیوند میان گوتیک، امر والا و تعالی روح دانست؛ جایی که ترس به ابزاری برای خودآگاهی و ارتقای تجربه انسانی تبدیل می‌شود.

> رادکلیف به عنوان «مادر رمان گوتیک»، نوآوری اصلی خود را در نحوه‌ی تصویرسازی احساسات انسانی قرار داد. برخلاف نویسندگان هم‌عصرش که احساسات را افراطی و غیرمنطقی نشان می‌دادند، او احساسات را فرآیندی پویا و پیچیده ترسیم می‌کند که از شدت خالص (مانند ترس یا هیجان) آغاز شده و به تفسیر عقلانی ختم می‌شود. در آثار او، احساسات نقش دوگانه‌ای دارند: هم باعث سردرگمی و رنج شخصیت می‌شوند و هم ابزاری برای بلوغ اخلاقی و کشف حقیقت هستند (Botting, 1996: 69).

۳. ۱. تأثیر موسیقی بر روح و ذهن شخصیت‌های داستان

موسیقی در رمان‌های آن رادکلیف نقش مهمی در ایجاد فضا، برانگیختن احساسات، و تقویت جنبه‌های زیبایی‌شناختی روایت دارد. در آثار او، موسیقی صرفاً یک عنصر تزئینی نیست، بلکه ابزاری روایی برای نمایش حالات روانی شخصیت‌ها، افزایش تعلیق، و تشدید تجربه‌های عاطفی به‌شمار می‌آید. رادکلیف با توصیف صداها، نغمه‌ها و واکنش شخصیت‌ها به موسیقی، فضایی می‌آفریند که در آن موسیقی به زبان غیرمستقیم احساسات بدل می‌شود. این امر به‌ویژه در رمان‌هایی مانند اسرار ادولفو و ایتالیایی (The Italian) دیده می‌شود، جایی که موسیقی می‌تواند نشانه‌ای از حساسیت، تنهایی، اندوه، و یا حتی هشدار نسبت به خطر باشد. در رمان‌های آن رادکلیف، موسیقی و صدا نقش اساسی در شکل‌دهی به تجربهٔ خوانش و تولید معنای گوتیک ایفا می‌کنند. بسیاری از آثار او سرشار از توصیفات دقیق و مفصل از اصوات مختلف‌اند و از این رهگذر، الگویی تأثیرگذار برای نویسندگان گوتیک پس از او فراهم می‌آورند (Van Elferen, 2012: 78-79). در آثار او، به‌ویژه موسیقی، با توصیفات طبیعت‌محور او پیوندی عمیق و ساختاری دارد (Ibid, 12). او در ترسیم مناظر باشکوه و کوهستانی، به‌طور مکرر از واژگان و مفاهیم موسیقیایی همچون ملودی، هارمونی و آهنگ بهره می‌گیرد؛ امری که نشان می‌دهد موسیقی در

دستگاه زیبایی‌شناختی او صرفاً عنصری تزئینی نیست، بلکه بخشی از سازوکار معنایی متن را تشکیل می‌دهد (Chao, 2007: 194). افزون بر این، اصوات انسانی و دیگر صداهای قابل تشخیص، به‌ویژه در صحنه‌های تاریک، طوفانی و رازآلود، از مؤلفه‌های برجستهٔ فضاهای روایی او محسوب می‌شوند (Muto, 2001: 40). این توصیفات صوتی، با ایجاد وقفه در سکوت یا قرار گرفتن پس از سکوتِ سنگین، به تقویت حس ابهام، تعلیق و وهم‌انگیزی در فضای گوتیک کمک می‌کنند (Ibid: 41).

در میان انواع موسیقی در ادبیات گوتیک، موسیقی مذهبی از اهمیتی ویژه برخوردار است؛ زیرا با سنتی دیرپا و ریشه‌دار پیوند دارد که در آن موسیقی، آیین و امر ماورایی به‌صورت درهم‌تنیده فهم می‌شوند. در این چارچوب، موسیقی نه فقط به‌مثابه یک پدیده زیبایی‌شناختی، بلکه به عنوان واسطه‌ای برای عبور از حدود تجربه عادی و ورود به ساحت‌های الهی، قدسی و غیبی عمل می‌کند. هنگامی که این ظرفیت میانجی‌گرانه موسیقی به مرتبه‌ای آیینی و مقدس ارتقا می‌یابد، مفهوم امر متعالی مطرح می‌شود؛ مفهومی که با تجربه شکوه، کمال و فراروی از محدودیت‌های مادی و انسانی ارتباطی بنیادین دارد (Van Elferen, 2012: 30-32). بنابراین در آثار آن رادکلیف، موسیقی نقشی فراتر از یک عنصر تزئینی دارد و به عنوان ابزاری مؤثر در شخصیت‌پردازی روانی عمل می‌کند. او از موسیقی برای نشان دادن حساسیت عاطفی شخصیت‌ها و واکنش آنان به جهان پیرامون بهره می‌گیرد. نغمه‌ها و صداهای موسیقیایی در فضای گوتیک آثار او اغلب با احساساتی چون اندوه، دلتنگی، ترس و اضطراب پیوند می‌خورند و از این طریق لایه‌های درونی شخصیت‌ها را آشکار می‌سازند. موسیقی همچنین مرز میان واقعیت و خیال را مبهم می‌کند و باعث می‌شود تجربه شخصیت‌ها از جهان، رنگی ذهنی و احساسی پیدا کند (Drury, 2017: 143-78) .به این ترتیب، موسیقی در این آثار نه تنها به فضاسازی کمک می‌کند، بلکه در شناخت عواطف، ترس‌ها و حالات روانی شخصیت‌ها نیز نقشی اساسی دارد. از سوی دیگر، موسیقی در رمان‌های او یکی از عناصر مهم در شکل‌گیری فضای گوتیک و احساسی آثار است. رادکلیف از موسیقی برای ایجاد تعلیق، تقویت عواطف شخصیت‌ها و ساختن فضایی رازآلود و وهم‌آلود استفاده می‌کند. در آثار او، موسیقی معمولاً با صحنه‌های شبانه، مناظر طبیعی، قلعه‌های دورافتاده و لحظه‌های عاطفی همراه است و همین امر به برجسته‌شدن حال‌وهوای رمان‌ها کمک می‌کند (Dubois, 457-67).

۲.۳. موسیقی و تجربه امر والای صوتی

در رمان *اسرار ادولفو* موسیقی نقش بسیار مهمی در نمایش احساسات شخصیت‌ها و ایجاد فضای مرموز دارد. برای مثال، امیلی اغلب تحت تأثیر صداهای موسیقیایی قرار می‌گیرد و این صداها با

حالت درونی او، به‌ویژه اندوه، ترس و خیال‌پردازی، پیوند می‌خورند. موسیقی در این رمان تنها یک سرگرمی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای نشان دادن حساسیت روحی شخصیت اصلی و تقویت فضای گوتیک قلعه ادولفو (Drury: Ibid).

در رمان *ایتالیایی* موسیقی در برخی صحنه‌ها به شخصیت‌پردازی کمک می‌کند و فضای پُرتنش و تاریک روایت را افزایش می‌دهد. نغمه‌ها و صداهای موسیقیایی در این رمان اغلب با احساس خطر، عشق یا اندوه همراه‌اند و به خواننده کمک می‌کنند تا عمق عاطفی داستان را بهتر درک کند (Radcliffe, 1981: 7–9).

همچنین در داستان *یک رمانس سیسیلی* (*A Sicilian Romance*)، موسیقی با صحنه‌های احساسی و فضای غم‌انگیز داستان پیوند دارد. این رمان نیز مانند دیگر آثار رادکلیف، از موسیقی برای برجسته‌کردن رنج شخصیت‌ها و ایجاد حالتی شاعرانه و رازآلود بهره می‌برد. در چنین آثاری، موسیقی بخشی از زبان احساسی روایت است و به انتقال حس درونی شخصیت‌ها کمک می‌کند (Dubois, 457–69). در نتیجه، موسیقی در آثار رادکلیف فقط یک عنصر فرعی نیست، بلکه ابزاری مهم برای آفرینش فضای گوتیک، نمایش عواطف و افزایش تأثیرگذاری روایت است. او با بهره‌گیری از موسیقی در رمان‌هایش، توانسته است میان احساس، طبیعت و رمزآلودگی پیوندی هنری ایجاد کند (Chao, 2007: 85–102).

۳.۳. بازتاب امر والای برکی در آثار گوتیک آن رادکلیف

امر والا در نظرِ ادموند برک (Edmund Burke, 1729-1797) به تجربه‌ای گفته می‌شود که در آن انسان در برابر عظمت، قدرت، تاریکی و ناشناختگی، احساس ترس و شگفتی را هم‌زمان تجربه می‌کند. برک در اثر خود با عنوان *پژوهشی فلسفی درباره‌ی منشأ تصورات ما از امر والا و امر زیبا* (*A Philosophical Enquiry into the Origin of Our Ideas of the Sublime and Beautiful*) میان «والا» و «زیبا» تفاوت می‌گذارد و معتقد است که زیبایی با لطافت، آرامش و تناسب همراه است، درحالی‌که والا از چیزهایی مانند کوه‌های عظیم، طوفان، تاریکی، سکوت مرموز و صحنه‌های خطرناک پدید می‌آید. از نظر او، ترسی که در یک موقعیت امن تجربه شود، می‌تواند به احساسی لذت‌بخش و عمیق تبدیل شود. به همین دلیل، مفهوم والا بعدها در ادبیات گوتیک اهمیت فراوانی یافت و در آثار نویسندگانی مانند آن رادکلیف، از طریق توصیف قلعه‌های تاریک، مناظر مه‌آلود و فضاهای رازآلود، به خوبی تجلّی یافت (Burke, 1998: 36–39).

بنابراین تأثیر برک بر والایی در داستان‌های آن رادکلیف بسیار چشمگیر است، زیرا رادکلیف مفهوم «والا» را از سطح نظریه‌ی زیبایی‌شناسی برک به سطح روایت گوتیک منتقل می‌کند. برک در کتاب *پژوهشی فلسفی درباره‌ی منشأتصورات ما از والا و امر زیبا*، والا را با احساساتی

چون ترس، ابهام، عظمت، تاریکی و ناتوانی انسان در برابر نیروهای بزرگ طبیعت پیوند می‌دهد؛ همین عناصر در داستان‌های رادکلیف، به‌ویژه در *اسرار ادولفو* و *رمان ایتالیایی*، به صورت مناظر کوهستانی، قلعه‌های متروک، شب‌های مه‌آلود و فضاهای مرموز ظاهر می‌شوند. در نتیجه، والا در آثارش نه فقط یک ویژگی توصیفی، بلکه نیرویی عاطفی است که خواننده را میان وحشت و لذت معلق نگه می‌دارد. به این ترتیب، رادکلیف از نظریه‌ی برک برای خلق تجربه‌ای ادبی استفاده می‌کند که در آن ترس کنترل‌شده به زیبایی و لذت هنری تبدیل می‌شود (Howard, 1994: 106-44).

۴.۳. گذار از هراس حسی به تعالی ذهنی در تجربه امر والا

در آثار آن رادکلیف، به‌ویژه رمان‌های گوتیک او، می‌توان هم‌زمان ردِّ تأثیر ادموند برک و ایمانوئل کانت را در مفهوم والا مشاهده کرد، هر چند این دو متفکر از دو مسیر متفاوت به این مفهوم نزدیک می‌شوند. برک، والا را بیشتر به عنوان تجربه‌ای حسی و عاطفی می‌فهمد: چیزی عظیم، تاریک، مبهم و ترس‌آور که با ایجاد خوفِ امن، لذتی خاص می‌آفریند (Burke, 1998: 53). در مقابل، کانت (Kant, 2007: 82-89) والا را تجربه‌ای می‌داند که در آن انسان، با وجود ناتوانی حواس در برابر عظمت طبیعت، به برتری عقل و توانایی درونی خود آگاه می‌شود. رادکلیف در آثاری مانند *اسرار ادولفو* و *رمان ایتالیایی* از هر دو تلقی بهره می‌گیرد: از یک سو، مناظر کوهستانی، قلعه‌های ویران، شب، مه و تعلیق‌های ترس‌آمیز، مطابق با نگاه برکی، احساس هراس و شگفتی برمی‌انگیزند؛ از سوی دیگر، شخصیت‌های او، به‌ویژه قهرمانان زن، اغلب از دل همین اضطراب و ابهام به نوعی وضوح ذهنی و استقامت اخلاقی می‌رسند که به خوانش کانتی از والا نزدیک است. بنابراین، والا در آثار رادکلیف را می‌توان نقطه‌ی تلاقی زیبایی‌شناسی برک و کانت دانست: تجربه‌ای که هم بر هیجان حسی و هم بر تعالی ذهنی تکیه دارد.

۴. شادی و کمال در آثار آن رادکلیف از منظر اسپینوزا

این پژوهش می‌کوشد با تکیه بر مفهوم شادی در فلسفه‌ی اسپینوزا، به بررسی و تبیین تأثیر این مفهوم در آثار آن رادکلیف بپردازد. از آنجا که شادی در اندیشه‌ی اسپینوزا صرفاً یک حالت عاطفی نیست، بلکه با کمال، قدرت، و افزایش توان وجودی انسان پیوند دارد، این تحقیق در پی آن است که نشان دهد این معنا و کارکرد فلسفی شادی چگونه در ساختار، مضمون یا شخصیت‌های اثر مورد نظر بازتاب یافته است. در واقع، هدف اصلی این مطالعه، تحلیل نسبت میان مفهوم شادی اسپینوزایی و نمودهای آن در اثر مزبور است تا از این رهگذر، لایه‌های عمیق‌تری از معنا و دلالت‌های فلسفی آن آشکار شود.

شادی را می‌توان به مثابه پدیده‌ای فعّال و منفعل در نظر گرفت. «خوشحالی» را می‌توان عالی‌ترین مرتبه‌ی شادی دانست که از عشق ناشی می‌شود. اسپینوزا در *اخلاق* به پیوند میان واقعیت و کمال اشاره می‌کند و بر این باور است که هرچه موجودی واقعی‌تر باشد، از کمال بیشتری برخوردار است (Spinoza, Ethics II, Def. 6; III, Prop. 11). هر چند این تلقی در زمان او رایج بوده است، اما تعریف کمال بر این مبنا از عمق فلسفی کافی برخوردار نیست. برای فهمِ دقیق‌تر نسبت میان کمال و عواطف، لازم است این رابطه به‌طور ژرف‌تری بررسی شود

۱.۴. فضیلت، قدرت و کمال

تعریف فضیلت با مباحث اخلاقی پیوندی نزدیک دارد. از این منظر، فضیلت و قدرت با یکدیگر ارتباطی بنیادین دارند و فضیلت به نوعی با ذات یا ماهیت انسان گره خورده است؛ ماهیتی که از خلال قوانین طبیعی قابل فهم است. این پیوند نشان می‌دهد که فضیلت صرفاً یک خصیصه‌ی اخلاقی نیست، بلکه اصلی زیربنایی در هستی انسان به‌شمار می‌آید؛ اصلی که می‌تواند ما را در فهم بهتر مسیر نزدیک‌شدن به کمال در زندگی یاری رساند (Spinoza, *Ethics* IV, Def. 8; IV,Props.20-22).

متافیزیک شادی در اندیشه‌ی اسپینوزا بر این اصل استوار است که شادی صرفاً یک حالت روان‌شناختی یا احساس گذرا نیست، بلکه نشانه‌ای از دگرگونی در مرتبه‌ی وجودی انسان است. در دستگاه فلسفی اسپینوزا، هر موجودی دارای *کوناتوس* (*conatus*)، یعنی کوشش برای بقا است؛ بنیادی برای حفظ و تقویت هستی خویش. از این منظر، شادی هنگامی پدید می‌آید که این توان وجودی افزایش یابد و فرد از حالت انفعال به سوی فعلیت بیشتر حرکت کند. شادی نه‌تنها یک امر تصادفی، بلکه معلول ارتقای قدرت وجودی انسان است (Spinoza, *Ethics* III, Props. 6–7).

در چارچوب متافیزیک اسپینوزا، جهان بر اساس ضرورت طبیعت و علیت درونی سامان یافته است، نه بر مبنای غایت‌های بیرونی. به همین سبب، شادی نیز زمانی رخ می‌دهد که انسان نسبت خود را با این نظم ضروری به‌درستی دریابد و بر اساس فهم عقلانی عمل کند. هرچه معرفت انسان کامل‌تر شود، عواطف او نیز از حالت منفعل و وابسته به علل بیرونی به سوی حالتی فعّال و خودآگاه‌تر حرکت می‌کنند. از این رو، شادی حقیقی در اسپینوزا با آگاهی، فهم و عشق عقلانی به طبیعت پیوند دارد (Spinoza, *Ethics* I, Appendix; IV, Props. 1–2). در آثار رادکلیف، شخصیت‌ها اغلب از ترس و برداشت‌های ناقص از پدیده‌های ناشناخته به سوی مشاهده، شناخت و آرامش عقلانی حرکت می کنند. این تحول را می توان از منظر اسپینوزا، گذار از عواطف منفعل به عواطف فعّال و افزایش توانایی عمل دانست، زیرا شناخت علل پدیده‌ها،

قدرت ذهن را افزایش داده و زمینه را برای شادی و آرامش فراهم می کند (Spinoza, *Ethics* IV, Props. 1–2).

در نهایت، می‌توان گفت که شادی نزد اسپینوزا یک مفهومِ متافیزیکی است، زیرا به کیفیت وجود، میزان توانمندی، و نحوه‌ی مشارکت انسان در کل طبیعت مربوط می‌شود. شادی، افزایش کمال وجودی است؛ یعنی لحظه‌ای که انسان بیش از پیش با ماهیت خویش و با ضرورت کلی هستی هماهنگ می‌شود. از این رو، شادی در فلسفه‌ی اسپینوزا نه صرفاً احساس لذت، بلکه شکلی از تحقق وجود است (Spinoza, *Ethics* III, Def. of the Affects II). در آثار آن رادکلیف نیز می توان شادی را فراتر از لذت فردی و به مثابه نوعی تحقق و رشد وجودی خواند. شخصیت‌هایی مانند امیلی در *اسرار ادولفو* از ترس، اضطراب و انفعال به سوی شناخت، آرامش و توانایی عمل و گذار از عواطف منفعل به عواطف فعّال حرکت می‌کنند؛ بنابراین، شادی را می‌توان در اینجا نه صرفاً یک احساس خوشایند، بلکه نتیجه‌ی رشد شناختی و عاطفی شخصیت‌ها تفسیر کرد (Spinoza, *Ethics* III, Def. of the Affects II; V, Props. 3–4).

۲.۴. از انفعال تا آزادی: تحول عاطفی

در اخلاق اسپینوزا، آزادی فرد نه به معنای اختیار مطلق یا گسست از ضرورت‌های طبیعی، بلکه به معنای زیستن بر اساس اقتضای ذات خویش و کنش‌ورزی از رهگذر عقل است. از آنجا که انسان در نظام اسپینوزایی جزئی از کل طبیعت و تابع علیت ضروری آن است، هر اندازه که تحت تأثیر عواطف منفعل و عوامل بیرونی قرار گیرد، از مرتبه‌ی آزادی فاصله می‌گیرد. در مقابل، هر چه شناخت او از علل عواطف، ساختار طبیعت و ضرورت‌های وجودی افزایش یابد، توان کنش، خودآیینی و در نتیجه آزادی او نیز بیشتر می‌شود. بدین سان، آزادی در اندیشه‌ی اسپینوزا با افزایش قدرت وجودی و گذار از انفعال به فعلیت پیوند می‌خورد و در نهایت به پیدایش شادی اصیل و عقلانی منتهی می‌شود (Spinoza, *Ethics* V, Props. 1–10). بر این اساس، در آثار رادکلیف، به ویژه *اسرار ادولفو*، آزادی شخصیت‌ها را می‌توان فرایندی از گذار از ترس و انفعال به شناخت و کنش آگاهانه دانست. امیلی تحت تأثیر نیروهای بیرونی، ترس و برداشت‌های ناقص قراردارد؛ اما با افزایش شناخت به استقلال بیشتری دست می یابد. از منظر اسپینوزایی، این تحول را می‌توان افزایش قدرت کنش و حرکت از انفعال به آزادی تفسیر کرد (Spinoza, *Ethics* IV, Props. 67–73).

۳.۴. شادی به‌مثابه افزایش قدرت وجودی

قدرت و شادی با هم پیوندی بنیادین دارند، زیرا شادی از دید او صرفاً یک احساس روانی نیست،

بلکه نشانه‌ی افزایش توان وجودی انسان است. اسپینوزا قدرت را به معنای توانِ کنش، حفظ هستی، و تحقق بخشیدن به طبیعت خویش می‌فهمد. از این رو، هر گاه انسان از طریق فهم عقلانی و رهایی نسبی از عواطف منفعل، بر توان عمل خود بیفزاید، به شادی دست می‌یابد. به بیان دیگر، شادی در دستگاه فکری اسپینوزا بیانگر لحظه‌ای است که قدرت وجودی انسان تقویت می‌گردد و او به مرتبه‌ای بالاتر از فعلیت و کمال دست می‌یابد. بنابراین، شادی نه امری جدا از قدرت، بلکه صورتِ عاطفیِ افزایش قدرت در حیات انسانی است (Spinoza, *Ethics* III, Props. 6–7). در آثار رادکلیف، به ویژه *اسرار ادولفو* می‌توان پیوند میان قدرت و شادی را در تحول شخصیت‌هایی مانند امیلی مشاهده کرد. امیلی با غلبه بر ترس، افزایش شناخت و بازیابی توان تصمیم‌گیری، از وضعیت انفعال به کنش‌مندی می‌رسد. از منظر اسپینوزایی، این افزایش توانایی برای عمل را می‌توان افزایش قدرت وجودی دانست که با شکل‌گیری آرامش و شادی همراه می شود (Spinoza, *Ethics* III, Props. 6–7).

۵. احساسات و اخلاق شادی در اسپینوزا: از انفعال عاطفی تا افزایش قدرت کنش در آثار آن رادکلیف

در *اخلاق* اسپینوزا، احساسات موجب تغییراتی در قدرت عمل انسان‌اند. شادی نشان‌دهنده افزایش قدرت وجودی و اندوه بیانگر کاهش آن است (Spinoza, *Ethics* III, Defs. of Affects 2–3). انسان هنگامی که تحت تأثیر تصورات ناکافی و علل ناشناخته قرار دارد، منفعل است؛ اما با شناخت علل عواطف و شکل‌گیری ایده‌های کافی، می‌تواند از انفعال به فعالیت و از ترس به توانایی بیشتر برای عمل حرکت کند (Spinoza, *Ethics* III, Props. 1–3; V, Props. 2–4).

این الگو در آثار آن رادکلیف، به‌ویژه *اسرار ادولفو* قابل مشاهده است. شخصیت‌ها ابتدا در مواجهه با صداهای مبهم، سکوت، مناظر والا و حوادث ظاهراً فراطبیعی دچار ترس و اضطراب می‌شوند؛ اما کشف تدریجی علل طبیعی این پدیده‌ها، ترس را به فهم و آرامش تبدیل می‌کند (Radcliffe, 1980: 33-34). بنابراین، تجربه امر والای صوتی را می‌توان فرایندی دانست که شخصیت را از انفعال و کاهش قدرت عمل به سوی شناخت، خودتنظیمی و افزایش قدرت کنش هدایت می‌کند؛ فرایندی که با حرکت اسپینوزایی از tristitia به *laetitia* قابل تبیین است (Spinoza, *Ethics* III, Def. of Affects 2).

۱.۵. پیوند ذهن و بدن در فلسفه اسپینوزا و بازتاب آن در تجربه امر والای صوتی

در فلسفه اسپینوزا، ذهن و بدن دو جوهر مستقل نیستند، بلکه دو بیان از یک فرد واحد تحت صفات اندیشه و امتدادند؛ بنابراین، وضعیت ذهنی و جسمانی انسان با یکدیگر ارتباطی بنیادی

دارند (Spinoza, *Ethics* II, Props. 7, 12–13). این دیدگاه در رمان‌های آن رادکلیف به‌ویژه در *اسرار ادولفو* در واکنش‌های جسمانی و ذهنی شخصیت‌ها به ترس، صداهای مبهم و مناظر هولناک دیده می‌شود. امیلی هنگام مواجهه با امر ناشناخته، هم از نظر ذهنی دچار اضطراب و ترس می‌شود و هم واکنش‌های جسمانی نشان می‌دهد (Radcliffe, 1980: 273). بنابراین، تجربه امر والای صوتی را می‌توان فرایندی دانست که در آن ذهن و بدن هم‌زمان تحت تأثیر عاطفه قرار می‌گیرند و شخصیت داستان از انفعال و کاهش قدرت عمل به سوی شناخت و افزایش قدرت کنش حرکت می‌کند.

۶. اثر درمانی موسیقی در اسپینوزا و رادکلیف

از منظر اسپینوزا، موسیقی را می‌توان به صورت غیرمستقیم دارای ظرفیت درمانی دانست، زیرا هر چیزی که بدن را به حالت مناسب‌تر و متعادل‌تر وارد می‌کند، می‌تواند بر ذهن نیز اثر مثبت بگذارد. اسپینوزا میان ذهن و بدن رابطه‌ای هم‌زمان برقرار می‌کند و معتقد است تغییرات بدن با تغییرات ذهنی متناظرند (Spinoza, *Ethics* II, Props. 12–13). از این رو، موسیقی می‌تواند از طریق تأثیر بر بدن و عواطف، قدرت کنش فرد را افزایش می‌دهد و او را از حالت‌های منفعل مانند ترس و اندوه به سوی شادی و توانایی بیشتر برای عمل هدایت کند (Spinoza, *Ethics* III, Def. of Affects 2; V, Prop. 3).

این ظرفیت را می‌توان در آثار آن رادکلیف، به‌ویژه در تجربه شخصیت‌ها از صدا، موسیقی و سکوت مشاهده کرد؛ جایی که تجربه صوتی ابتدا اضطراب و ترس ایجاد می‌کند، اما در فرایند تأمل و شناخت می‌تواند به آرامش و تنظیم عاطفی منجر شود (Chao, 2007: 85-102).

بنابراین، در خوانش اسپینوزایی، اثر درمانی موسیقی نه به معنای درمان پزشکی، بلکه به معنای افزایش قدرت کنش، تنظیم عواطف و حرکت از انفعال به سوی فهم و فعالیت است.

۷. تحلیل انتقادی

رادکلیف و اسپینوزا هر دو عواطف را بخشی اساسی از تجربه انسان می‌دانند، اما از دو مسیر متفاوت به آن می‌پردازند. اسپینوزا عواطف را بر اساس تأثیر آنها بر قدرت کنش تحلیل می‌کند و حرکت از ترس و انفعال به سوی شناخت و فعالیت را نشانه افزایش قدرت انسان می‌داند (Spinoza, *Ethics* III, Def. of Affects 2; V, Prop. 3). رادکلیف نیز این تحول عاطفی را در قالب تجربه گوتیک، به‌ویژه از طریق صدا، سکوت، ترس و امر والا به تصویر می‌کشد؛ شخصیت‌ها در مواجهه با صداهای ناشناخته ابتدا دچار اضطراب و ترس می‌شوند، اما تجربه صوتی و فرایند تفسیر آن می‌تواند وضعیت عاطفی آنها را تغییر دهد (Drury, 2017: 143–78;

Chao, 2007: 85–102). بنابراین اسپینوزا، چارچوب فلسفی و رادکلیف صورت روایی و زیبایی‌شناختی این تحول عاطفی را ارائه می‌کنند .

۱.۷. تحلیل موسیقی و تجربه عاطفی

در سراسر رمان *اسرار ادولفو*، رادکلیف از موسیقی بهره می‌گیرد تا یادآور گذشته باشد و به مفاهیمی فراتر از طبیعت اشاره کند، و این کار نشان‌دهنده درک قرن هجدهمی از دین و امر مقدس است. او با ارتباط دادن بیشتر توصیفاتش درباره موسیقی به موضوعات دین و امر والا، مرزهای میان گذشته و حال و میان جهان طبیعی و فراطبیعی را محو می‌کند. استفاده از موسیقی در این شیوه، فضای نامطمئنی میان دوگانگی‌ها ایجاد می‌کند و به او این امکان را می‌دهد تا ترس و وحشت را بهتر در خوانندگان به‌وجود آورد. نمونه‌های زیر نشان می‌دهند که چگونه موسیقی مذهبی در رمان رادکلیف همراه با موضوعاتی چون خاطره، مرگ، ابهام و امر والا، در سراسر اثر حضور دارد و در صحنه‌هایی که عناصر فراطبیعی ضمنی هستند، حس وحشت را در خوانندگان برمی‌انگیزد (Chao: Ibid).

در بخش نخست اسرار ادولفو، هنگامی که امیلی، سنت اوبِر و خدمتکارشان مایکل در تاریکی سفر می‌کنند و اضطراب برگروه غلبه می‌کند، مایکل برای تقویت روحیه خود یک سرود شامگاهی مذهبی می‌خواند. با این حال، آواز غمگین او اندوه را کاملاً از میان نمی‌برد و فضای صحنه را به سوی خاطره، معنویت و امر والا سوق می‌دهد (Radcliffe, 1980: 33; Chao: Ibid) به نظر می‌رسد مایکل می‌کوشید با آواز خواندن روحیه‌اش را تقویت کند، هر چند موسیقی‌اش از آن نوع نبود که بتواند اندوهش را التیام بخشد. او با حالتی شبیه به ذکر، یکی از غم‌انگیزترین ترانه‌ها را اجرا کرد که شنوندگانش تا به حال شنیده بودند، و سنت اویر در نهایت تشخیص داد که این سرود شامگاهی برای قدیس مورد علاقه‌اش است. از منظر اسپینوزا، این آواز تلاشی برای تغییر یک حالت عاطفی منفعل و افزایش قدرت کنش است؛ اما موسیقی خود ماهیتی سوگوارانه دارد، که نتیجه آن شادی کامل نیست (Spinoza, *Ethics* III, Defs. of Affects 2–3). بنابراین، موسیقی در این صحنه به‌عنوان واسطه‌ای میان ترس و آرامش و نمونه‌ای از کارکرد عاطفی و درمانی صدا عمل می‌کند .

۱.۱.۷. بررسی نقش منبع ناشناخته صدا در شکل‌گیری تجربه امر والای صوتی

موسیقی بی‌جان نقش مهمی در یکی از رازهای اصلی دارد که در طول داستان *اسرار ادولفو* به چشم می‌خورد. صدای مرموزی که همراه با گیتار در جنگل‌های لانگدوک در شب‌ها نواخته می‌شود، نزدیک صومعه سنت کلیر و قلعه لو بلانک دیده می‌شود. وقتی درباره منبع این صدا

پرسیده می‌شود، ساکنان محلی که کشاورزند، به‌طور طبیعی آواز را به منبعی فراطبیعی نسبت می‌دهند. امیلی و پدرش پس از تجربه مرگ، به زودی با این موسیقی اندوه بار مواجه می‌شوند. در این بخش از رمان، آنها در کلبهٔ فردی به نام لاوآسان، واقع درجنگل های لانگدوک، پناه گرفته‌اند. نخستین کسی که متوجه این موسیقی می شود، امیلی و سپس سنت اوبر است، و او از لاوآسان درباره منبع آن می‌پرسد. لاوآسان پاسخ می‌دهد:

آن گیتار اغلب در طول شب، زمانی که همه جا آرام است، نواخته می‌شود، با این حال هیچ کس نمی‌داند چه کسی آن را می‌نوازد. گاهی اوقات، صدایی بسیار زیبا و غم‌انگیز آن را همراهی می‌کند که تقریباً نشان می‌دهد جنگل‌ها نفرین شده‌اند. این صدا اغلب مرا به یاد همسر مرحومم می‌اندازد و اشک‌هایم را درمی‌آورد ... برخی بر این باورند که گاهی اوقات به عنوان نشانه‌ای از مرگ می‌آید (Radcliffe, 1980: 67).

لاوآسان با سخنان خود سعی می‌کند تعادل روانی امیلی را حفظ کند. او به امیلی یادآوری می‌کند که «تخیل» می‌تواند ترسناک‌ترین چیز باشد، اما «عقلانیت» می‌تواند حقیقت را از افسانه جدا کند. این صحنه، نمونه کلاسیک روش رادکلیف در «توضیح فراطبیعی» است: ابتدا ترس ایجاد می‌شود، سپس با توضیحات منطقی (حتی اگر ناقص باشد)، آرامش برقرار می‌شود.

۲.۷. تحلیل انتقادی رابطه ذهن، بدن و ادراک حسی

بر اساس دیدگاه اسپینوزا در *اخلاق* (بخش دوم، قضیه ۱۹)، ادراک جهان بیرون برای ذهن، امری واسطه‌مند است که تنها از طریق تأثرات بدنی حاصل می‌شود. در واقع، بدن محل تلاقی ما با جهان خارج است و ذهن با ایجاد تصوری از این «تأثرات» به شناخت دست می‌یابد. در این میان، ساحت روانی نیز می‌تواند با برقراری ارتباط با بیرون، تصوری از محرک‌های بیرونی برای خود بسازد. در نهایت، هنگامی که ذهن با تکیه بر آگاهی از این واکنش‌های جسمانی درباره اشیاء می‌اندیشد، آنها را به‌عنوان هستی‌های حاضر و موجود بازشناسی می‌کند.

اگر بخواهیم دیدگاه اسپینوزا را که می‌گوید: ذهن ما جهان را مستقیماً نمی‌بیند، بلکه از طریق «تأثرات بدنی» (Affections of the Body) آن را درک می‌کند، روی رمان رادکلیف پیاده کنیم، امیلی (شخصیت اصلی) دقیقاً همین روند را طی می‌کند؛ وقتی با تاریکی‌ها مواجه می‌شود مستقیماً روی سیستم عصبی او تأثیر می‌گذارد و این تأثیر بدنی اولین مرحله شناخت اوست (Spinoza, *Ethics* II, Prop. 12).

از نظر اسپینوزا عواملی که توانایی بدن را برای پاسخگویی به تأثیرات بیرونی به طرق مختلف افزایش می‌دهند، سودمند هستند. هنگامی که شخصیت یک فرد تحت تأثیر چنین عوامل بیرونی قرار می‌گیرد، اغلب شادی را تجربه می‌کند. با این حال، همان‌طورکه قبلاً ذکر

شد، لزوماً تمام عواطف نباید فعّال باشند. تفاوت بین عمل و عدم عمل در این است که آیا شخصیت یک فرد می‌تواند علت اصلی احساساتی باشد که تأثیرات بیرونی را تجربه می‌کند یا خیر. اگر شخصیت یک فرد بتواند علت اصلی این احساسات باشد، آنگاه ما یک عاطفه را به عنوان یک پاسخ فعّال تعریف می‌کنیم. در غیر این‌صورت، یک حالت منفعل است.

اسپینوزا با رویکردی نظام‌مند، مؤلفه‌های متعددی که، به نظر ما، قابلیت پیوند با این رمان را دارند، مورد واکاوی قرار می‌دهد. وی رابطه‌ای میان یک احساس بنیادین و مفهوم «علیت» اشیاء برقرار می‌سازد. مفاهیمی چون آگاهی از زمان، ارتباط اشیاء مبتنی بر شباهت، پیوستگی آنها در بستر زمان و مکان، و همچنین نوسانات ذهنی (تجربه احساسات متضاد نسبت به یک موضوع) از جمله این مؤلفه‌ها هستند. لذا با نظر به اسپینوزا (Spinoza, *Ethics* III, Props. 14–17) و نیز با بررسی وضعیت عاطفی و پروفایل روان‌شناختی شخصیت‌های رمان رادکلیف، می‌توان ماهیت کاوشگرانه رمان را تبیین نمود؛ در لایه‌های درونی تجربیات عاطفی شخصیت‌ها، تأکید ویژه‌ای بر اشیایی وجود دارد که گویی دارای شعور و احساس‌اند، یا آنهایی که شباهت‌های دقیق (یا توهمی) به شخصیت‌ها دارند.

۳.۷. تبیین متافیزیکی ادراک و واقعیت در فلسفه اسپینوزا و رمان‌های رادکلیف

با در نظر گرفتن جنبه‌های متافیزیکی و معرفت‌شناختی مورد بحث، این پژوهش معتقد است که درک عمیق احساسات، همان‌طورکه در کتاب *اخلاق* شرح داده شده، منبع اصلی خودشناسی فردی است. به‌طور مشخص، این درک، بینش‌های متافیزیکی در مورد ماهیت خود را به دو طریق نشان می‌دهد. اول اینکه، تشخیص احساسات به عنوان گزاره‌ی رابطه‌ای قدرت به ما کمک می‌کند تا خود را به‌عنوان موجودی رابطه‌ای درک کنیم که اساساً اتحادی از ذهن و بدن است و در تعامل با تأثیرات مختلف شکل می‌گیرد. در این زمینه، شناخت احساسات همچنین شامل آگاهی از علیت بر اساس وابستگی مفهومی است. طبق متن بالا، خودآگاهی برای شخصیت‌ها حیاتی است. به‌علاوه، درک احساساتشان کلید فهم جوهره یا"کوناتوس" آنهاست. احساسات شخص نشان‌دهنده تأیید یا نفی خود هستند که می‌توانند بر قدرت آنها برای وجود داشتن تأثیر بگذارند. درک عمیق "عواطف "به عنوان راهنمایی برای جوهره شخصیت‌ها عمل می‌کند، که این جوهره توسط نحوه درک آنها از (عواطف) شکل می‌گیرد. خلاصه اینکه، درک احساسات، آگاهی متافیزیکی عمیق‌تری را تقویت می‌کند.

در رمان‌های رادکلیف، درک احساسات فراتر از واکنش‌های ساده روان‌شناختی، به ابزاری متافیزیکی برای کاوش در مرزهای آگاهی و واقعیت تبدیل می‌شود، جایی که ترس، شگفتی و همدلی نه تنها حالت‌های درونی شخصیت‌ها را شکل می‌دهند، بلکه به عنوان دریچه‌ای برای

فهم رابطه پیچیده ذهن انسان با جهان هستی عمل می‌کنند. رادکلیف با تلفیق عناصر گوتیک و فلسفی، نشان می‌دهد که چگونه احساسات شدید، آگاهی را از حالت عادی خارج کرده و فرد را به سمت پرسش‌های عمیق درباره وجود، مرگ و ناشناخته‌ها سوق می‌دهند (Howard: Ibid). بدین ترتیب احساسات در آثار او هم موتور محرک داستان هستند و هم وسیله‌ای برای واکاوی ماهیت آگاهی در مواجهه با رازهای هستی.

۱.۳.۷. واکاوی روان‌شناختی ادراک و عواطف

از منظر روان شناختی، رادکلیف از صدا، سکوت و موسیقی برای نمایش تأثیرمحرک‌های بیرونی بر ذهن و عواطف شخصیت‌ها استفاده می‌کند. صداهای ناشناخته و مبهم، پیش از آنکه علت واقعی آنها شناخته شود، می‌توانند ترس، اضطراب و احساس نا امنی ایجاد کنند. این فرایند در *اسرار ادولفو*، به‌ویژه درتجربه امیلی دیده می‌شود؛ جایی که ادراک مبهم صدا و محیط، تخیل او را فعّال کرده و واکنش عاطفی شدیدی ایجاد می‌کند (Drury: Ibid). از دیدگاه اسپینوزا نیز عاطفه هنگامی انسان را در وضعیت انفعال قرار می‌دهدکه علت آن به صورت ناکافی درک شود؛ در مقابل، شناخت علل عواطف می‌تواند به افزایش قدرت عمل منجرشود (Spinoza, *Ethics* III, Props. 1–3; V, Prop. 3). بنابراین، تجربه صوتی در رادکلیف را می توان فرایندی دانست که از ادراک مبهم و ترس به سوی تأمل، شناخت و افزایش قدرت کنش حرکت می‌کند.

در *اسرار ادولفو*، مایکل هنگام تاریک شدن هوا برای غلبه بر ترس و اضطراب شروع به خواندن یک سرود شامگاهی می‌کند؛ اما موسیقی غم‌انگیز او به جای رفع کامل اندوه، فضای مالیخولیایی و معنوی ایجاد می‌کند (Radcliffe, 1980: 33; Chao: Ibid). از منظر اسپینوزا، این صحنه نشان می‌دهد که موسیقی می‌تواند بر وضعیت عاطفی و قدرت کنش فرد اثر بگذارد؛ بنابراین، صدا در رادکلیف واسطه‌ای میان ادراک، عاطفه و تحول روانی است.

همچنین در رمان‌های رادکلیف، درک ذهن فراتر از یک وضعیت روان‌شناختی ساده، به یک میدان نبرد بین «عقل» و «تخیل» تبدیل می‌شود؛ جایی که شخصیت‌ها اغلب با ترس‌های ناشی از تصورات غیر واقعی (که رادکلیف آنها را «وحشت‌های تخیلی» می‌نامد) دست و پنجه نرم می‌کنند و در نهایت با بازگشت به منطق و واقعیت، به آرامش ذهنی می‌رسند. رادکلیف نشان می‌دهد که ذهن انسان چقدر آسیب‌پذیر است و چگونه می‌تواند با تفسیر نادرست از محیط (مثل سایه‌ها یا صداهای مرموز) دچار توهم شود، اما در عین حال، قدرت بازگشت به خرد و تفکر منطقی را نیز دارد (Radcliffe; Castle 120–39) که منجر به بلوغ اخلاقی و درونی شخصیت می‌شود. بنابراین، در آثار او، ذهن هم قربانی ترس‌های خودساخته است و هم قهرمانی که با روشنفکری بر ابهامات غلبه می‌کند.

۸. بازنمایی تعالی روح از طریق صدا، موسیقی و امر والا

در خوانش پژوهشی *ادولفو*، «تعالی روح» را می‌توان به مثابه فرآیندی زیباشناختی و معنوی فهمید که در آن سوژه از سطح تجربه روزمره فراتر می‌رود و به ساحتی از شکوه، تأمل، و آگاهی عاطفی شدید وارد می‌شود. در این رمان، این تعالی معمولاً نه از طریق استدلال عقلانی، بلکه از راه مواجهه با طبیعت، موسیقی مذهبی، سکوت، و فضاهای رازآلود شکل می‌گیرد. در زیبایی‌شناسی گوتیک رادکلیف، این تجربه‌ها سوژه را با اموری مواجه می‌کنند که از کنترل و ادراک عادی او فراتر می روند و درعین ایجاد ترس و ابهام زمینه‌ای برای تأمل،گسترش ذهن و تحول عاطفی فراهم می سازند (Howard: Ibid)؛ امری که هم می‌تواند الهام بخش باشد و هم اضطراب آور. در *ادولفو*، صدای دعاهای راهبان، فضای صومعه، و صحنه‌های شبانه موجب می‌شوند شخصیت‌ها حالتی از رهایی از مادیت و ارتقای حس درونی را تجربه کنند. به این ترتیب، تعالی روح در متن، هم به معنویت نزدیک است و هم به تجربه امر والا و مرموز.

در رمان‌های رادکلیف، تعالی روح نه از طریق رهایی فیزیکی، بلکه از طریق غلبه عقل و اخلاق بر هیجانات ویرانگر ترسیم می‌شود؛ جایی که شخصیت‌های اصلی با مواجهه با وحشت‌های گوتیک و اسرار تاریک، به جای فروپاشی، به بلوغ درونی دست می‌یابند و با حفظ پاکدامنی و خردورزی، بر تاریکی‌های محیط و درون خود پیروز می‌شوند تا به آرامشی پایدار و معنوی برسند (Ibid).

۹. بدن، ادراک و شناخت فیزیولوژیک

سرانجام در رمان‌های رادکلیف، این ایده به زیبایی نشان داده می‌شود که ـ طبق دیدگاه اسپینوزا (Spinoza, *Ethics* II, Prop. 13) ـ شناخت ما از بدن، تنها یک تصویر ذهنی ساده نیست، بلکه ریشه در درک عمیق از کارکردهای فیزیولوژیک دارد، یعنی هرچه درک دقیق‌تری از سیستم بدن خود داشته باشیم، اطلاعات شفاف‌تری از وضعیت جسمانیمان دریافت می‌کنیم، چرا که بدن مهم‌ترین منبع شناخت ماست. از آنجا که مغز انسان به‌طور ذاتی به بدن‌های دیگر حساس است و ساختار آنها را پردازش می‌کند، بازنمایی شناختی ما از بدن‌های بیرونی می‌تواند مستقیماً بر الگوهای فعالیت مغزی تأثیر بگذارد. مهارت‌های قضاوتی نقش کلیدی ایفا می‌کنند، چون هم ماهیت واقعی بدن را آشکار می‌سازند و هم نشان می‌دهند که مغز چگونه از طریق بازنمایی شناختی، به حضور بدن‌های دیگر واکنش نشان می‌دهد.

این بدان دلیل است که از دیدگاه اسپینوزا، بدن نقطه آغاز تجربه و ادراک انسان از جهان است؛ زیرا ذهن، ایده بدن است و هر تغییری که در بدن روی می‌دهد، در ذهن نیز به صورت ادراک یا عاطفه بازتاب می‌یابد (Spinoza, *Ethics* II, Props. 12–13). بنابراین، شناخت انسان از

جهان بیرونی از طریق تأثرات بدن شکل می‌گیرد و کیفیت این تأثرات بر وضعیت ذهنی و عاطفی او تأثیر می‌گذارد. این دیدگاه در رمان‌های آن رادکلیف، به‌ویژه در مواجهه شخصیت‌ها با صدا، موسیقی، سکوت، تاریکی و مناظر هولناک قابل مشاهده است. برای مثال در *اسرار ادولفو*، صداهای ناشناخته و محیط‌های گوتیک ابتدا واکنش‌های جسمانی مانند لرزش، اضطراب و ضعف ایجاد می‌کنند و سپس این واکنش‌ها در ادامه بر ادراک و تخیل شخصیت‌ها اثر می‌گذارند (Drury: Ibid). از این منظر، تجربه جسمانی شخصیت‌های رادکلیف را می‌توان با نظریه اسپینوزا درباره پیوند ذهن و بدن (Spinoza, Ethics II, Prop.13) تحلیل کرد؛ به این معنا که تحول در وضعیت بدن با تحول در تجربه ذهنی و عاطفی همراه است. در نتیجه، تجربه صوتی در آثار رادکلیف صرفاً یک محرک حسی نیست، بلکه می‌تواند به تغییر هم‌زمان وضعیت جسمانی، ادراکی و عاطفی شخصیت منجر شود.

۱۰. نتیجه‌گیری

در مجموع، خوانش اسپینوزایی رمان‌های آن رادکلیف نشان می‌دهدکه تجربه گوتیک را می‌توان در پیوندی میان متافیزیک، ذهن و بدن، عاطفه، و اخلاق فهم کرد. در متافیزیک اسپینوزا، ذهن و بدن دو موجود مستقل نیستند، بلکه یک فرد واحد را تحت دو صفت اندیشه و امتداد بیان می‌کنند؛ از این رو، وضعیت بدن و حالات ذهنی را باید به صورت دو بیان متناظر از یک واقعیت واحد درک کرد (Spinoza, *Ethics* II, Props. 7). ذهن نیز از طریق تأثرات بدن با جهان ارتباط برقرار می‌کند و همین تأثرات می‌توانند قدرت عمل را افزایش یا کاهش دهند (II, Props. 16). در رمان‌های رادکلیف، ترس، اضطراب، شگفتی و تجربه والا را در همین چارچوب به‌عنوان تجربه‌هایی عاطفی می‌توان فهم کرد که ابتدا شخصیت‌ها را در وضعیت انفعال قرار می‌دهند، اما از طریق تأمل، شناخت و تشخیص علل تجربه می‌توانند به افزایش قدرت عمل و ثبات ذهنی منتهی شوند. این امر با تأکید رادکلیف بر عقل، خویشتن‌داری و استقامت در *اسرار ادولفو* همخوان است (Howard: 1994: 106).

از این منظر، مفهوم «تراپی» در این پژوهش به معنای درمان پزشکی یا حذف عواطف نیست، بلکه به فرایندی اخلاقی–شناختی اشاره دارد که طی آن فرد از عواطف منفعل و ایده‌های ناکافی به سوی فهم علل عواطف و افزایش توانایی برای عمل حرکت می‌کند. اسپینوزا میان انفعال ناشی از ایده‌های ناکافی تمایز می‌گذارد (*Ethics* III, Props. 1–3). بنابراین، هدف اخلاقی سرکوب ترس یا اندوه نیست، بلکه تبدیل رابطه منفعلانه فرد با عواطف به رابطه‌ای فعّال‌تر از طریق شناخت است. در همین معنا، تحول شخصیت‌های رادکلیف را می‌توان نه صرفاً پیروزی بر

ترس، بلکه نوعی فرآیند خودشناسی، افزایش قدرت عمل و دستیابی تدریجی به آزادی اخلاقی دانست.

درنتیجه، پیوند اسپینوزا و رادکلیف در این پژوهش در این ادعا خلاصه می‌شود که امر گوتیک می‌تواند نقطه آغاز یک تحول عاطفی باشد و فهم عقلانی این تجربه می‌تواند آن را به تحول اخلاقی تبدیل کند. رادکلیف این فرایند را درسطح روایت، احساس و تجربه زیبایی‌شناختی به نمایش می‌گذارد، درحالی‌که اسپینوزا سازوکار متافیزیکی و روان‌شناختی آن را از طریق رابطه ذهن و بدن، ایده‌های کافی و ناکافی، عواطف و قدرت عمل توضیح می‌دهد. از این رو، «تراپی» در این خوانش، نتیجه طبیعی پیوند میان شناخت، عاطفه و اخلاق است: هر چه فرد توانایی بیشتری برای فهم علل عواطف و افزایش قدرت عمل خود پیدا کند، از انفعال فاصله گرفته و به سوی عقلانیت، آزادی و آرامش حرکت می‌کند (Spinoza, *Ethics* IV, Props. 18–28). این چارچوب همچنین با تأکید اسپینوزا بر افزایش ظرفیت بدن برای تأثر و عمل سازگار است، زیرا افزایش توان بدن، ظرفیت ادراک ذهن را نیز افزایش می‌دهد (IV, Prop. 38).

References

Botting, Fred (1996), *Gothic*. Routledge UP.

Burke, Edmund (1998), *A Philosophical Enquiry into the Origin of Our Ideas of the Sublime and Beautiful*. Edited by A. Phillips, Oxford.

Chao, Noelle Louise (2007), *Musical Letters: Eighteenth-Century Writings on Music and the Fictions of Burney, Radcliffe, and Scott*. University of California, Los Angeles, 2007. PhD dissertation

Drury, Joseph (2017), "The Machine in the Ghost: Sounds and Sensibility in *The Mysteries of Udolpho*." *Novel Machines: Technology and Narrative Form in Enlightenment Britain*, Oxford UP., 2017, pp. 143–178

Dubois, Pierre (2014), "Music and the Feminine Sublime in Ann Radcliffe's *The Mysteries of Udolpho*." *Études anglaises*, 2014.

Dubois, Pierre (2015), *Music in the Georgian Novel*. Cambridge UP., 2015.

Howard, Jacqueline (1994), "Gothic Sublimity: Ann Radcliffe's *The Mysteries of Udolpho*." *Reading Gothic Fiction: A Bakhtinian Approach*, Clarendon Press, 1994, pp. 106–144

Kant, Immanuel (2007), *Critique of Judgement*. Translated by J. H. Bernard, Oxford UP.

Kant, Immanuel (1973), *Observations on the Feeling of the Beautiful and the Sublime*. Translated by J. T. Goldwait, University of California Press.

Muto, Hiroshi (2001), *The "Disembodied Voice" in Fin-de-Siècle British Literature: Its Genealogy and Significances*. University of Warwick, 2001. PhD dissertation.

Radcliffe, Ann (1981), *The Italian*. Edited by Frederick Garber, Oxford UP.

Radcliffe, Ann (1980), *The Mysteries of Udolpho*. Edited by Bonamy Dobree, Oxford UP.

Radcliffe, Ann (1986), *The Romance of the Forest*. Edited by Chloe Chard, Oxford UP.

Small, Christopher. *Musicking: The Meanings of Performing and Listening*. Wesleyan UP., 1998

Spinoza, Benedictus (1985), *Ethics*. Translated by Edwin Curley, Princeton UP.

Stock, Jonathan P. J. (2023), "Ethics in Ethnomusicological Research: Historical Perspectives, Emergent Challenges." *The Routledge Companion to Ethics and Research in Ethnomusicology*, edited by Jonathan P. J. Stock and Beverley Diamond, Routledge, 2023, pp. 3–16

Van Elferen, Isabella (2012), *Gothic Music: The Sounds of the Uncanny*. University of Wales Press.